

نصرف امیر حسین در آمد و بعد از ضبط و نسق آن کتیباده برادر
 کیخسرو ختانی را بهیاساق رسانید و چون صحیفه آمال امیر حسین
 از میامن امداد صاحب قران و امیر خضر بنفروش دولت و اقبال
 زینت پذیرفت مراسم منت و سہاس داری بتقدیم رسانید و ایشان
 بعزم معاودت روان شده روی سعادت ہولایت خویش نهادند •

• نظم •

ظفر ہم عنان نصرت اندر رکاب • ز بخت جوان خرم و کامیاب
 و چون گذار امیر خضر بو ولایت و دیار حضرت صاحب قرانی بود
 مکارم خسروانہ اقتضای آن کرد کہ مراسم مہمانداری بنوعی کہ لایق
 آئین پادشاہان باشد بتقدیم رسد در موضع کشم بدخشان از پیش روان
 شد و از انجا تا بشہر سبز کہ پانزدہ روزہ راہ بیش است بچہار شبانروز
 قطع فرمود و هنگام چاشت در الخ میدان کہ از ییلاق کش است نزول کردہ
 بترتیب طوی فرمان داد و چون امیر خضر بنزدیک رسید حضرت
 صاحبقرانی اشارت حدیث نبوی را علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ اگر ہوا
 الضیف امتثال فرمود و مہمان را استقبال نمود و انچہ از لوازم اکرام
 و اجال تواند بود باقصی الغایۃ بجای آورد بندگان حضرت صاحب
 قرانی اسباب طوی را مہیا و آمادہ داشتہ بودند و مجلس انہں
 و عشرت را مقدمات بہجت و مسرت انتظام دادہ • • نظم •

شد آراستہ مجلس ارجمند • مہیا درو ہرچہ باشد پسند
 خویش خوردہ شد جام برداشتند • ز جام طرب کام برداشتند

و بعد از طوبی امیر خضر بولایت خود توجه نمود و حضرت صاحبقران
در مقر ابهت و جلال خویش استقرار یافت و آفتاب مرحمت
و احسانش بر درو دیوار روزگار صغار و کبار آن دیار تابست • نظم •
منور شد از نور عدلش جهان • رعایا همه شاد و ملک آبدان

ذکر مدد خواستن امیر حسین از حضرت

صاحب قرانی نوبت ثانی

در اثنای این احوال امیر توغاغ سالدوز با امیر حسین آغاز مخالفت
نهاد و تیغ نمود و عناد از بی آبی آب داد امیر حسین را چون پشت
دولت باستظهار حضرت صاحب قرانی گرم بود معتمدی فرستاد و صورت
واقع را برای مشکل کشایش در میان نهاد و امیر بایزید و امیر خضر
یسوری را نیز از آن حال آگهی داد حضرت صاحب قران از فرط
فتوت و مردمی که شیوه آن خسرو کامگار بود فی الحال بجمع سپاه
فرمان داد و گروهی که در بزم رزم شمشیر زمره فام را لب لعل
خوبان طراز انکارند و تاب و پیچ کنند را حلقه و چین زلف ماه رویان
چین شمارند • نظم •

همه سپر تن و شمشیر دست و تیوانگشت

همه سپه شکن و دیو بند و پیل شکار

بسان دریا لیکن بحمله صاعقه فعل

که دید هرگز دریای صاعقه کردار

و با چنین لشکر جوار روی شوکت و اقتدار بصوب معاونت امیر

حسین آورد و در موضع قهلقه امیر خضر با سپاه خود بموکب
 همایون پیوست و باتفاق روان شده در حصار بامیر حسین رسیدند.
 دشمن چون پشه که پیش از رسیدن باد گریزد و مانند دیوار
 بی بنیاد که سیل بآن نارسیده از هم فرو ریزد گریخته بود
 امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را با انواع اعزاز و اکرام تلقی نمود
 و رسم ظوی و اغولمشی اقامت کرده هر یک را بمستقر دولت
 خویش روانه داشت صاحب قران چون از دربند آهنین بگذشت
 خبر بمسماع جلال پیوست که امیر حاجی براس که هنگام یاس
 از هراس امراء چته بخراسان رفته بود باز آمده است و با امیر
 با یزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع کرده بسر خضر
 یسوری روند و امیر حاجی از پیش بکش آمده تا سپاه آن جانب را
 گرد آورد و چون رای عالم آرای ازین خبر آگاهی یافت با لشکری
 که بسعدت ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کش عبور نموده
 بامیر خضر پیوست و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوری

با امیر حاجی برلاس و شکست یافتن او

چون امیر حاجی از توجه صاحب قران و خضر یسوری

وقوف یافت سپاه جمع کرده از کش روان شد و جنگ را آماده گشت

و در موضع اقیار لشکر طرفین بهم رسیدند • نظم •

پراز فاله کوس شد مغز میخ • پراز آب شنکرف شد جان تیغ

دهاده برآمد زهر دو گویه • بیابان نبد هیچ پیدا ز گویه
 دلیران همه درهم آویختند • چو رود روان خون همی ریختند
 بهادران هردو سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و
 اسفندیار شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر
 بزینهار آمد و از اعیان امرا اردوان بخشی عرضه شمشیر فنا گشت
 و عاقبة الامر صبح ظفر از مطلع اقبال حضرت صاحب قران بی همال
 بدمید و نسیم فیروزی بر روایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید
 و امیر حاجی از آنجا گریخته رو بجانب سمرقند نهاد و بامیر بایزید
 ملحق شد حضرت صاحب قران بالشکر شهر سبز و امیر خضر و یسوریان
 عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند در اثنای راه لشکرکش
 با جمعهم جاده سعادت از دست داده پای جسارت به پی راه
 ضلالت نهادند و گریزی هنگام نموده بامیر حاجی پیوستند و بغیر از
 امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادلان بن شرفه بن قراچار نویان
 کسی پیش حضرت صاحب قران نماند امیر خضر این معنی را
 حمل بر مواضع کرد و توهمی بی وجه بخاطر خود راه داد و چهره
 مصادقت و مصافحات را بناخن بد گمانی بخراشید چنانچه آثار آن
 از مجاری گفتار و کردارش می ترابید حضرت صاحب قران را چون
 یقین گشت که امیر خضر یسوی هر چند بخضر معروف است
 راه صواب گم کرده از راه کفایت و صلح رحم را ملاحظه فرموده
 با امیر جاکو روانه شد و بامیر حاجی بولس ملحق گشت و بانفاق

پیش امیر بایزید رفتند امیر بایزید از مقدم خجسته آنحضرت بنیابت
مبتنیج و شادمان گشته رأیت افتخار و استظهار بر افراشت و از اقامت
وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی
نگذاشت و لغرو •
• بیت •

آزاد بنده که بود در رکاب تو • خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی
گفتار در محاربه حضرت صاحب قرانی

با امیر خضر بسوری

حضرت صاحب قران چون مدتی بامیر خضر طریق مودت
و مصادقت مسلوک داشته بود و از دقایق مراعات و محافظت
جانب او در هیچ باب هیچ نکته فرو نگذاشته دران ولا که خدمتش
از بدگمانی خویش غدر و مکره که اصلاً پیرامون ضمیر منیر
آنحضرت نگشته بود بر صفحه حال او کشید خاطر خطیرش از اندازه
از و آزرده گشت چنانچه حمیت خسروانه بهیچ وجه تحمل آن غبن
رخصت نمی داد و امیر با بایزید و امیر حاجی خود آهنگ قصد
او داشتند درینحال باتفاق لشکری گران ترتیب کرده متوجه امیر
خضر شدند و حضرت صاحب قرانی •
• نظم •

آنکه چون آتش سنانش را • باد حمله دهد سرافرازه
فتح بینی که با زبانه او • چون سمندر همی کند بازه
برسم منفای از پیش روان شد و چون از عقبه کش عبور فرمود در
موضع سرورش تلاقی لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هر چند

میدانست که سر رشته دولت بخطا از دست داده است و روزگار
 برگشته اش دم بدم بگوش جان فرو میخوراند • • نظم •
 سالها جام جم بدست تو بود • چون نونشناختی کسی چه کند
 برده بودی و دولت آمده بود • چون تو کج باختی کسی چه کند
 اما فداست را فایده نبود بتکلف جلالتی اظهار کرد و سپاه خود را
 مرتب داشته در مقابله بایستاد از طرفین کورگه و کوس فرو گرفتند
 و دلاوران با نعره و خروش در هم آویختند • • نظم •
 بر چرخ برده باد هوا خاک معرکه • برباد داده آب حیات آتش سنان
 پیکان چو عشق در حرم دل گرفته جای • حربه چون عقل قبه سر ساخته مکن
 که تیر همچو غمزه دلدار دلریا • که نیزه همچو قامت جانانان چنان ستان
 بر کشتگان معرکه بر رسم تعزیت • چشم زره چو دیده عشاق خون فشان
 تا بر فوات جیش بنالد سپرد می • رخسارش از زبان سنان گشته پردهان
 هوای معرکه از گرد سپاه سیاه شد و زمین نبردگاه از خون دلیران
 لعل نام گشت امیر خضر چون طاقت مقاومت نداشت همچون
 روزگار دولت خود پشت برگردانید و مانند بخت برگشته روی
 فرار بصوب ادبار آورد • • بیت •
 پلنگ دمان گرچه باشد دلیر • نیارد زدن پنجه با نره شیر
 و امیر بایزید از میامن اقبال حضرت صاحب قرانی در مسند حکومت
 متمکن گشت و امیر حاجی نیز حاکم قوم خود شد • • نظم •
 ظفر جوئی بگرد مقبلان گرد • که زود از مقبلان مقبل شود مرد

اما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهی مضمراست و عقول
 بشری از فهم حکمت آن قاصر و بیخبر درین اثنا طریق مراد
 از نظر بصیرت امیر با یزید پوشیده داشت و روز دیگر از بی دولتی
 خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قرانی
 غدیری سکالده رای انور آنحضرت چون پیوسته مطرح افوار الهامات
 ربانی بود بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله در
 مجلس آن شعبده را بفراست دریافت و ببهانه رعاف دست
 پیش بینی گرفته بیرون آمد و فی الحال سوار شد و بر پشت اسب
 ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست و روی
 توکل به بیابان نهاده ازان ورطه مخوف خود را بکنار انداخت
 آنرا که حامی حفظ الهی محافظت نماید از آسیب غدیر معاندان
 گزند نیابد و طاہر دولتی که از آشیان عنایت از بی پرواز کرد بدام
 مکر و حیلہ بد فرستادن پای بند نگردد • • بیت •

اگر تیغ عالم بجنب ز جای • نبرد رگی تا نخواهد خدای

و چون امیر حاجی بر اس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد
 از بی او کس فرستاد و رای عقده کشایش را آگاهی داد که خبر
 رسیده که عبد الله تاینو و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی لشکر
 فراهم آورده اند و اندیشه مخالفت و عصیان در سردارند از آب
 عبور نمایند و لشکر چول را جمع آورند و از ینجانب نیز چونام را
 با انبوهی تمام از عقب خراهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده

آتش فتنه بالا نگیرد • • مضرع

• علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد •

و چوغام پسر ایلا دوار بن اوچار بن لالا بن قراچار نوپان بود و حضرت صاحب قران چون بر کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه چول بی آنکه انتظار وصول چوغام کشد روی سعادت بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید از چلکامی کس مراجعت نموده بجهت رفت و چون حضرت صاحب قرانی بحوالی ترمذ رسید شیخ علی جرجی پای جسارت از حد خود بیرون نهاد با لشکری پیش آمد و در موضع انکار اتفاق پیکار افتاد رسیدن لشکر بیکدیگر همان بود و شکست یافتن مخالفان همان دلاوران مویب ظفرپناه بحمله اول ایشانرا برداشتند و تا ترمذ کهنه روانیده متفرق و پراکنده گردانیدند و چون ازان جنگ به پرداختند ترمذ کهنه را مخیم نزول همایون ساختند •

ذکر لشکر کشیدن توغلو ق تهورخان بولایت

ماوراءالنهر نوبت دوم

چون توغلو ق تهورخان را داعیه سلطنت ماوراءالنهر دیگر باره دامن هست گرفت لشکر بقیاس جمع آورده جمادی الاول^(۱) سنه اثنین و ستین و سبعمایه موافق اردائیل^(۲) روی توجه بان دیار نهاد و چون بجهت

(۱) همچنین است در پنج نسخه موجوده چنانکه مشهور نزد عوام است و آن خط مویب (جمادی الاولی) است (۲) و در بعضی نسخه بجای آن (لوی لیل) •

رسید امیر بایزید جلایر کمر متابعت بر میان انقیاد بست و امیر بیان
 سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال تا بسمو قند پیامد
 و امیر حاجی برلاس با آنکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل شعار خود
 ساخته پیش خان رفت و در آئندای این حال خان بگرفتن امیر بایزید
 و کشتن او فرمان داد و امیر حاجی برلاس وهم و هراس بخود راه
 داده فرار اختیار کرد و رو بولایت کش نهاد و بعضی از اوس خود را
 کوچانیده از آب جیحون بگذرانید و از سپاه جته کشمیر با غلبه
 بتگا مشی او از عقب پیامدند و جنگی واقع شد و چو غام برلاس کشته
 شد و امیر حاجی متوجه خراسان گشت و چون بخوراشه رسید که قریه
 ایست در بلوک جوین از ولایت سبزوار جمعی از اشرار آنجا او را با ایدکو
 برادرش بیخبر گرفته بقتل آوردند و عنقریب بعد از فتح خراسان
 از آثار انتقام صاحب قران گیتی ستان بعد ازان که جماعتی ازیشان
 به تیغ قهر کشته شدند آن قریه بسیروغال از اقطاع وارثان امیر حاجی
 گشت و تا غایت اهالی آنجا پارکش و کارگذار ایشانند و از امراء جته
 امیر حمید که او پماقش کراکوت بود و از اقربان و امثال خویش بکمال
 عقل و مزید کیاست و کفایت ممتاز پیش خان راهی تمام داشت
 و هرچه برسبیل نصیحت و نیکو خواهی با خان گفتی مقبول
 می افتاد درین حال شمه از کمال شهامت و صراحت حضرت
 صاحب قران بعرض خان رسانید و در باب ولایتی که بحسب ارتک تعلق
 بآن حضرت داشت امان طلبید خان سخنان او را بسمع رضا اصفا نمود

و ایلچی روان کرده حضرت صاحب قرانرا طلب فرمود و چون آنحضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع تزیینت و نوازش گرامی داشت و ایالت ولایت کش و تومان موروثی باتوابع و لواحق بار ارزانی فرمود و خان دران زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده متوجه او شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب و خش بیامد و آن موضع را مخیم عساکر خویش ساخت و چون خان از دربند آهنین گذشته بآن جا رسید و سپاه طرفین سیاهی یکدیگر دیده صفها آراستند کیخسرو ختلانے با اتباع خود از امیر حسین روگردان شد و صف ویران ساخته بلشکر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود روی بهزیمت نهاد و خان مظفر و منصور از عقب او روان شد و از چپچرون گذشته تا بقندز بیامد و لشکریانش ایل و الوس آن حدود و نواحی را تا عقبه هندرکش غارت کردند و بهار و تابستان دران اطراف و نواحی بگذرانیدند *

ذکر مراجعت توغلوک تمور خان بتختگاه خویش

چون پاییز درآمد متوجه سمرقند شد و در راه فرمان داد تا امیر بیان سلدوز را بیاساق رسانیدند و چون به سمرقند رسید و تمام ممالک مارراء النهر به تحت تسخیر و تصرف درآمده بود مجموع امرا و نویدگان اطراف بکام و ناکام سر بر خط فرمان نهاد جماعتی را که از فساد ایشان اندیشناک بود بیاساق رهانید و بعضی را که محل اعتماد بودند بعنایت و ترتیب اختصاص بخشید و پسر خود را الیاس خواجه اُعلن بحکومت آن دیار

نصب فرمود و قلبه تمام از امرا و لشکریان چته مقدم بر همه بیکجک
را بملازمت او نام زد کرد و حضرت صاحب قرانرا بصنوف قربیت
و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از مجاری
احوال و اوضاع آن حضرت آثار شہامت و صراحت تفرس می نمود
ضبط امور آن ممالک را برای رزین او مفرغ فرمود و خود در عین
جہالت و کامکاری بمستقر سریر سلطنت باز گشت • • نظم •
ظفر صلازم و نصرت قرین و دولت یار • قوی بطالع فرخنده پشت استظهار

گفتار در توجه نمودن حضرت صاحب قران

بطلب امیر حسین

قال الله تبارک و تعالی سنة الله التي قد خلت من
قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا حضرت ملک علام کہ
ذوالجلال و الاکرام است گلزار لطف دلفروزش بی خار قهر جگر دوز
نیست و انوار انعام عامش خالی از شواہب ظلام انتقام نہ • • شعر •
بصرفهم فی قبضتین ولا ولا * قبضة تنعیم و قبضة شقوة
فراز ارج قوتی الملک را نشیب حنیض و تنزع الملک
در مقابل است و کشادگی نضای بیسط الرزق لمن یشاء
را بستگی مضیق و یقلل له معادل • • مصراع •

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

حرم سنة الله جاری شده کہ چون عنایت بی علمت بطرفشان

برگزیدند تعلق گیرد او را در مبادی احوال بانواع شداید و بلا آزمایش
نمایند و چون ظهور سران الارض لله یورثها من یشاء در مظهر
جلوه گوی آغاز نهد او را باصناف مشقت و عنا پرورش دهند • • نظم •

اول شکسته باش که اوج سریر ملک

یوسف پس از مجاورت قمرچاه یافت

آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که پدر همه است تا برهنگی

ینزع عنهما لباسهما نکشید خلعت گران مایه فاجتباها ربه

بطراز فتاب علیه مطرز نشد و حضرت خاتم انبیاء علیه افضل

الصلوات و اکمل التحیات که بهترین همه اوست چون بر کربت غربت

و زحمت مهاجرت مصابرت فرمود منشور بلند پایه انا فتحنا لک

فتحنا مبینا بتوقیع و ینصرک الله نصرا عزیزا موشح گشت • نظم •

وصال دوست طلب می کنی بلاکش باش

که خار و گل همه بایکدگر تواند بود

کسی بگردن مقصود دست حلقه کند

که پیش تیر بلاها سپر تواند بود

و از نظایر این تشبیب مجاری احوال حضرت صاحب قرانی است

که چون تو غلوق ثورخان از دیار ماروا الفهر باز گشت و تقدم امرا و

مردم جده بامیر بیکجک مسلم داشته بود و کفایت مصالح اهالی آن

مملکت بحسن تدبیر حضرت صاحب قرانی باز گذاشته امیر بیکجک

بر حسب فرموده خان نمی زیست دست نظم و بی داد برکشاد

و از سر بی باکی پای جسامت برآه عدوان و طغیان نهاد و حضرت صاحب قرآنی چون مشاهده فرمود که یاساق خان برقرار نماند و حال ملک باختلال خواهد انجامید اقامت دران دیار مصلحت ندید عزم طلب داشتن امیر حسین جزم کرد و روی همت بلند جناب برآه آورد و چون از امیر حسین خبری ظاهر نبود بتفحص حال او در بیابانها و چولها میگشت تا در برابری خیرق بسر چاه سانج بار رسید و از آنجا باتفاق پیش تکل حاکم خیرق رفتند آن بد نهاد و غدار خواست که ایشانرا بگیرد •

• نظم •

کز سرشت بد نیاید جز بدی • از بدان دوری گزین گر بخردی
ایشان بران مکروافف شدند و از آنجا سوار گشته با شصت نفر روی
توکل بطرف پایاب نهادند تکل با هزار سوار مکمل از عقب ایشان
تاخت آورد و چون برسید از اول روز جنگ در پیوست زان تیغ آیت
کل من علیها فان بگوش جان میخورد و صغیر تیر پیغام
کل نفس ذائفة الموت بنزدیک و دور می رسانید از اتباع
حضرت صاحبقران امیر طغی بوغا بولاس و امیر سیف الدین را
بعد از کوشش بسیار اسپ ار کار باز ماند و هر دو دران ریگستان پیاده
بماندند و ایچی بهادر را نیز اسپ از پا درآمد و همچنان از غایت
مردانگی روی از پیکار نمی تافت و تیر در کمان نهاد پیاده میرفت

• نظم •

خروشان چو شیرو پلنگ و نهنگ • پیاده درآیند هر سه بچنگ

حضرت صاحب قران که جبله مبارکش بمحافظت و غمخواری
 زیرستان مجبول بود کمان از دست او همتد و زه را پاره کرد تا دست
 از جنگ بازدارد و از آسیب غدر آن بی باکان عوفه تلف نکرده
 و دلوران هر دو طرف تا بحدی کوشیدند که از هزار کس که با تکل بود
 پنجاه سوار بیش با او نماند و ازینجانب که شصت نفر بودند
 هفت سوار ماند امیر حسین دست جلادت برآورده بر سر تکل تاخت
 و بشمشیر صاعقه کردار

• نظم •

درفش تکل را بدو فیم کرد • دل رزم جویان پراز بیم کرد

و چون سپاه تکل بر امیر حسین ریختند حضرت صاحب قران
 با تیغ ظفر پیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق گردانیده
 امیر حسین را بیرون آورد و چون روان شدند آن مدبران دیگر باره مجتمع
 گشتند و از عقب ایشان درآمده بجنگ مشغول شدند و اسپ
 امیر حسین را بزخم تیر بینداختند و چون او پیاده ماند خاتونش
 دلشاد آغا پیاده شد و اسپ را باوداد و حضرت صاحب قران که •

• نظم •

زهامون شب تیره هر چرخ پیر • کشک سرمه در چشم سوزن به تیر
 عقابست تیرش که در مغز ترگ • بچه فتح باشد ورا پیضه مرگ
 روی شجاعت بلشکر دشمن آورده •

• بیت •

• روان راست خم کرد و چپ کرد راست •

• فغان از خم چرخ چاچی بنخواست •

- چو پیکان بپرسید انگشت شاه •
- گذر کرد بر دیده کینه خواه •
- قضا گفت گیرو قدر گفت ده •
- فلک گفت احسنت و مه گفت زه •

تیر نخست بر روی رزمه^(۱) آن سپاه زد و از پشت زین بر روی زمین انداخت و دیگران را بهم پیکان جانستان از مسافت هر تیر چون مور بر روی قیر برجای باز داشته امیر حسین را سوار ساخت و از آنجا روان گشته بچول در آمدند بعدد اختر سیاره هفت نفر در آن هفت سه کس از نفس اکبر منحوس تر و شبانه که نزول کردند سر لطف خفی که عطارا بصورت بلا فرا نماید و حالت شفا را در دروازه تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضی آن شد که بقیه اسباب صوری بکلی از میان بر خیزد تا دست توجه از سر اخلاص بی غبار واسطه در دامن فضل و رحمت پروردگار آویزد •

• نظم •

• خدای عز و جل را بضم هر چه کند •

• لطیفه ایست که کس را از آن خبر نبود •

از همراهان سه نوکر خراسانی بل سه قول بیابانی در صورت انسانی

(۱) همچنین است در اکثر نسخه لیکن در بعضی کتاب بجای آن (زمره)

دیده شد و همین صواب معلوم میشود (۲) چنین است در اکثر نسخه

و در یک نسخه این عبارت است (و یکی را از پشت زین الخ) بزیادت

(یکی را) بعد و او عاطفه و همین صحیح است کمالا بختی •

بودند در چنان حالتی اسپان ایشانرا گرفته بگریختند و خالك چنين
 ننگي بر فرق نام خود ریختند •
 • مصرع •

• کم است از سگي آنکه نشناخت حق •

حضرت صاحب قران که این همه نقشهای بوالعجب طلسم گنج دولت
 بی پایان او بود اصلا ازان واقعه دهشت و وحیرت بخاطر خود راه نداد •
 • نظم •

• عالم علوي و سفلي زیر و بالا گر شود •

• اونه آن کوهي که هرگز ترسد از زلزال خویش •

بافل قومي و خاطر کشاده رفقا را تسلي داد و الهیای تورکان
 آنها را که خواهر امیر حسین و حرم محترم آن صاحب نایب بود
 همراه کرد بایک نوکر رومی توکل گویم براه بلکه بفضل بی انتهای اله
 نهاد و چون از چول بیرون آمد بجوفی رسید که یورت فوجی از
 ترکمانان بود اهل حشم بانگ حرارت بر یکدیگر زده گرد شدند و سر راه
 بگرفتند حضرت صاحب قران از وفور غیرت و حمیت خسروانه حرم
 عفت پناه را در پناه حفظ الهی بچاهی که غله دران ریزند پنهان کرد
 و فہنگ دریای فتح و نصرت را یعنی شمشیر آبدار آتش کردار • نظم •
 • کز بس که دل شکافت گرفت است نور دل •
 • وز بس که جان ریود گرفت است لطف جان •

از میان برکشید و روان بی اندیشه رو بایشان آورد یکی ازان جماعت
 حاجی محمد نام حضرت صاحب قرانی را بشناخت و ترکمانانرا از

جنگ منع نمود و اسبی مناسب کشیده آنحضرت را سوار کرد و به اتفاق
 ترکمانان آن شب منزل خویش را از فرودجود همایونش غیرت نزاری
 بزم سپهر ساخت و وظیفه خدمتگاری بقدر وسع بجای آورد روز دیگر
 حضرت صاحب قرانی که •

• بیت •

• به بخشش کف او ساعتی وفا نکند •

• اگر ستاره درم گردد و فلک ضراب •

دست همت بنوازش ایشان کشاد و یک قطعه لعل گران بها و دوتومغاه
 یافته از لولوی لالا که قیمت آن خراج مملکتی بود بایشان داد
 حاجی محمود مذکور سه سراسر و ما بحتاج مهیا داشته غمگینی
 نامش سارق قولنجی ملازم کرد و حضرت صاحب قران پیش امیر
 حسین مراجعت فرمود و او را سوار ساخته بموضع محمودی بردند
 دران چول چاهی که از ترشح آبش نهال حیات را تازه توان داشت
 فرود آمدند و قریب دوازده شبانروز دران منزل توقف نمودند •

• بیت •

• در رنج توان یافت بزرگی و بلندی •

• نرگس شرف تاج زر از رنج سهویافت •

ذکر غدر علی بیگ جون^(۱) قربانی با امیر

حسین و صاحبقرانی

دران وقت که امیر حسین و حضرت صاحب قرانی در موضع

(۱) همچون است در سه نسخه و در دو نسخه بجای آن (جانی قربانی)

محمودے بودند علی بیگ بن ارغونشاه چون قربانی از وضع ایشان آگاهی یافت و چون خامه جف القلم بما هو کابین برجریده حال آن لئیم بد فعال نگاشته بود که بانواع عقوبت و نکال گرفتار آمده به بدترین وجهی نیست شود و شامت قبح سیرتش باتباع و اشیاع اوسرایت کرده همه در ذل آوارگی و بیچارگی تلف و ناچیز گردند سرفوشت بد او را بران داشت که شصت سوار مسلح را مرتب ساخت و بتاخت بر سر امیر حسین و حضرت صاحب قران فرستاد و بیخبر ایشانرا گرفته بماخان بردند و در خانه تاریک که از اسباب وحشتش چندان کیک بود که راندن آن پهای مردی دست املا میسر نمی شد بند کرده باز داشتند گوهر شاهوار تا چند گاه در حبس هدف بسربرد پای مراد برگوشه تاج سلاطین کامکار نتواند نهاد و لعل آبدار تا مدتی در زندان کان پرورش نیابد دست مقصود در کمر سروران رفیع مقدار نتواند زد و گل احمر نکبت جان پرور در تنگنای غنچه یابد و مشک اذ فر شمامه عطر گستر از بستگی نافه کسب کند • • بیت •

- شمشیر را ز حبس چه بازار بشکند •
- آئینه را چه عیب ز آئینه دان بود •
- عمریست تا برابری زر همی کزد •
- آهن ازان شرف که چو آخر زمان بود •
- او را چنان بلند شود دست اقتدار •
- کوپای بوس حضرت صاحب قران بود •

مسجد بیگ برادر بزرگ علی بیگم چون از آن حرکت ناپسندیده آگاه شد بهترین دانت که نتیجه آن جسارت و خاصیت عاقبت و پریشانی روزگار تواند بود و شاخ آن گستاخی الهیه روزی ثمره ندامت و خسارتها
 • بار آورد •
 • بیت •

گراز کوه پرسی بیابی جواب • که شاخ خطا میوه نهد صواب
 از حدود طوس برآه امیر حسین و حضرت صاحب قرآن تحف
 و هدایا فرستاد و برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد
 و مهالغه نمود که در زمان ایشانرا رها کرده عذر خواهی نماید و بقدر
 وسع و امکان تدارک و خاطر جوئی بجای آورد اما چون علی بیگ را
 پرده شقاوت بدیده بصیرت فرود آمده بود چهره صواب را مشاهده
 نتوانست کرد •
 • نظم •

• نصیحت همه عالم چو باد در قفس است •

• بگوش مردم نادان چو آب در فرمال •

و از لوم طبیعت آن تحف و هدایا را که برادرش فرستاده بود خود
 برگرفت و پس از شصت و دو روز ایشان را بیرون آورده رها کرد
 و در خوردن ادب همت خود اسپه لافرو شتوی عنکبوت پیکر بداد •
 • نظم •

گرد پیری نشسته بر پشتش • کثرت سن شکسته دندانش

شب مولد او این دعوت نوح • روز پیرے زمان طوفانش

دران ولا مبارک شاه سنجری بارشاد دولت با حضرت صاحب قرآن

طریقه اخلاص و هواداری مسلوک داشته با فرزندان پیش آنحضرت آمد و تمهید معذرت نموده امپان نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای آورد نه پس از دیر ازان دانه نیکوکاری که بر زمین سعادت پاشید ریاض دولتش بسبزه پیروزی آراسته گشت و ازان موربمناسب ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد • • نظم •

• چون همان بد روی البته که خواهی کشتن •

• بر تو بادا که همه نظم نیکوئی کاری •

حضرت صاحبقران تمام آن اسپانرا پیشکش امیر حسین کرد •

• نظم •

• اگر بزرگ عطا بود از غریب مدان •

• نهاد بحر بزرگ است ازان بزرگ عطاست •

گفتار در جدا شدن حضرت صاحبقران از امیر حسین
و توجه نمودن بطرف کش

بعد ازان امیر حسین و صاحبقران برسبیل مشورت اندیشه کردند رای ایشان بران قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمن روانه شود و حضرت صاحبقران بصوب ولایت و الوس خویش مراجعت نماید و موعده ملاقات گرمسیر هیرمن باشد پیش تومن و او امیر هزاره نکودری بود بر حسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله بامضای آن عزم نهضت نمودند و امیر حسین روی توجه بجانب

گرمسیر هیرمن آورد و حضرت صاحبقران بصوب ولایت کش روان شد
و چون از آب گذشته ببخار زندان که از قرای بخارا است رسید مهد
عصمت پناهی اولجایی ترکانرا در آنجا باز داشت و بحکم آنکه ماه دولتش
در سپهر سلطنت هنوز هلال روز افزون بود حال اقتضای سیر پنهانی
میکرد پوشیده از آنجا روانه گشت و بمیان ولایت و ایل درآمد تموکه
توچین از وصول آنحضرت آگاه شد و باده پانزده کس با حراز سعادت
پایبوس شتافت صاحبقران کامگار بآن جماعت عازم خزار گشت
و صبح گاهی که خسرو سیارگان از کمین گاه مشرق پرتو انداخته
مراکب کواکب را از مرغزار سپهر براند گله اسپ از بالای خزار براندند
و نماز دیگر با قوی رسانیدند و از آب جیحون گذرانیده بچول و ریگستان
در آمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایه جنگل مدت
یلت ماء توقف نمودند و در آنجا مهد اعلی الجای ترکان از بخار زندان
توجه نموده بحضرت صاحب قران پیوست و بعد از یکماه ناگاه سپاهی
سپاهی از دور پیدا شد حزم که رعایت آن بر ذمه همت ارباب دولت
واجب است اقتضای آن کرد که از آب بگذرند صاحب قران کامگار
بعون پروردگار سوار شد و باد پای همایون در آب جیحون راند •

• نظم •

بآب اندر افگند مرکب روان • بتایید حق شاه صاحب قران
همان مرکب مهد عصمت پناه • درآمد بآب از پی اسپ شاه
همه بندگان نیز در ناخند • فرس را بجیحون در انداختند

چو گشتی هدی راندند اسپ را • بنیروی شاه مظفر لوا
گذشتند مجموع ازان رود بار • باقبالی کینخسروے روزگار
جهانرا فلک مزده داد از نوسه • که شد تازه آئین کینخسروے
کسی را که ایزد نگهدار اوست • سعادت بخشک و بتر یار اوست
و من یتوکل علی الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بچول
در آمدند و چند روزی به نشستند تا ایل و الوس از بیلاق مراجعت
نمود و آنجا خالی ماند حضرت صاحب قران میل بیلاق فرمود
و مدت یک ماه دران موضع توقف نمود و از آنجا عنان عزیمت بصوب
سمرقند انعطاف داد و چون برسید در خانه خدر معلی قتلغ ترکان
آغا که خواهر کلان آنحضرت بود بسعادت نزول فرمود و موافق عدد
(حم) چهل و هشت روز آنجا بگذرانید و چون بعضی مردم را بر حال
فرخنده مآتش اطلاع افتاد و زمانه بافشای آن سر زبان برکشاد بیتوقف
سوار شد و بجلگه کش درآمده در دهی اچغی فام قطب وارساکن
شد تا فلک الافلاک چهل و هشت نوبت دیگر گرد عالم برآمد و بعد
ازان بدولت و اقبال بر نشست و شب در میان بکنار آب آمویه راند
و در آنجا بانمور خواجه اغلن و بهرام چلایر بهم رسیدند و بر حسب
وعدۀ که حضرت صاحب قران بامیر حسین فرموده بود بانفاق عازم
قندرها شدند و تقدیر موافق تدبیر آمده در هیرمن پیش تو من
که وعده گاه بود بامیر حسین پیوستند و بهرام چلایر گریخته بطرف
هندوستان رفت •

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت

صاحب قران بجانب سیستان

در بنوقت والی سیستان دشمنی داشت که مقابله و مقاتله باو در حیز قدرت و مکنت خود نمی دید از سر عجز و انکسار دست تضرع و اضطرار بدامن دولت و اقتدار امیر حسین و صاحب قران کامگار استوار کرده صورت واقعه خود عرضه داشت کرد ایشان بحکم آنکه فریاد رسی ضعفا و در ماندگان بر ذمه هست صاحب دولتان واجب است با هزار مرد آراسته هر یک در پیشه کارزار شیری زیان و در دریای معرکه نهنگی جانستان متوجه صوب سیستان گشتند والی آنجا با قامت رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایط خدمت متقبل شد که اگر از میامی امداد ایشان اساس شوکت دشمنش انهدام پذیرد و جان تاریک از ازان ورطه هایل خلاص یافته شمع دولتش در گیرد مبلغی خطیر از نفایس جواهر و کرایم اموال بشکرانه در نظر آورد و مدت العمر رهین منت و در مقام خدمت باشد ایشان بر حسب اشارت اغاثه الملهوفین صدقه عثمان عزم بجانب رزم دشمن تافتند و به تیغ آهوار دمار از روزگار مخالفان بر آوردند و اگرچه والی سیستان را حوصله آن نبود که بعهده خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجلی آرد •

• نظم •

ز هر کس ناید این کز ابر همت • نهالی عهد را سر سبز دارد